

اخلاق مناظره

دکتر سید حسن اسلامی

مناظره، فعالیتی است بشری و آگاهانه که در آن دو یا چند تن می‌کوشند در گفتگویی شفاهی یا کتبی، از دیدگاه خود دفاع یا دیدگاه رقیب را نقد و چه بسا ابطال کنند. در این فعالیت، هر کسی در پی آن است که نشان دهد منطقاً دیدگاه او بر دیدگاه طرف مقابل برتری دارد. از این رو، در مناظره مهم‌ترین عنصر قدرت استدلال و حجت‌آوری است. مناظره به این معنا و با تکیه کامل بر عقلانیت و منطق، نه تنها ارزشمند بلکه نمونه‌ای از کاربست خردورزی در گفتار و نوشتار است. با این همه، به دلایلی گاه مناظره‌کنندگان از مسیر درست مناظره خارج شده و پای مسائلی نامرتب با اصل بحث را به میان می‌کشند و چه بسا با آلوده کردن فضای بحث، امکان گفتگویی منسجم یا مناظره‌ای حق‌طلبانه را منتفی می‌کنند. از این رو، در مناظره، مانند هر فعالیت آگاهانه انسانی، نیازمند ضوابط اخلاقی روشنی هستیم تا در عین بهره‌مندی از سود مناظره از زیان‌های آن در امان بمانیم.

مناظره ابعاد گسترده‌ای دارد که در این مقاله تنها جنبه اخلاقی آن با مرور تجربه غزالی بررسی شده است. گفتنی است که این مقاله در منبع زیر، با اندک تفاوت‌هایی، منتشر شده است:

اخلاق کاربردی در ایران و اسلام، به اهتمام احد فرامرز قراملکی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۱۳۸۹، ص ۲۴۹-۲۸۸.

شکوفایی تمدن اسلامی با مناظره‌های معروفی همراه بوده است.^۱ اما این کار نیز مانند دیگر سنت‌های خوب، به دلائلی چند متروک شده و یا صورت ناقصی از آن بر جای مانده است. در این نوشته، با آسیب‌شناسی مناظره، کوشش می‌شود تا اصول اخلاقی حاکم بر آن، به دست داده شود. برای رسیدن به این هدف، نوشته حاضر در چهار بخش زیر سازمان یافته است:

(۱) تجربه غزالی (۲) آفات مناظره (۳) مشروعیت مناظره (۴) اخلاق مناظره

(۱) تجربه غزالی

ابو حامد محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵) در پی تحول روحی خود، نظامیه بغداد را ترک کرد و راه قدس را در پیش گرفت. در سرزمین شام فقیهی مالکی مذهب به نام ابوبکر بن الولید قریشی اندلسی، راه بر او بست و او را به مناظره فراخواند. غزالی پاسخی دلسرد کننده به او داد: «هذا شيء تركناه بصبيّة العراق؛ این کاری است که به کودکان عراق واگذاشته‌ایم.»^۲ پس از رسیدن به بیت المقدس نیز: «بر سر مشهد ابراهیم خلیل صلوات الله علیه عهد کرد که نیز پیش هیچ سلطان نرود و مال سلطان نگیرد و مناظره و دیگر تعصب نکند.»^۳ وی سالیان دراز به این عهد پایبند بود و پس از پانزده سال در نامه‌ای به این نکته چنین اشاره کرد: «امروز قریب پانزده سال است، سه نذر کردم: یکی آن که از هیچ سلطانی مالی قبول نکنم، دیگر آن که به سلام هیچ سلطانی نروم، سوم آن که مناظره نکنم. اگر در این نذر نقض آورم، دل و وقت شوریده گردد.»^۴

غزالی نه تنها از مناظره می‌گریخت و آن را ناخوش می‌داشت، بلکه افزون بر آن، به مریدان و هواخواهانش توصیه می‌نمود که از این کار بپرهیزند. وی در پاسخ به یکی از کسانی که از او نصیحت و دستور العمل اخلاقی خواسته بود، سعادت آخرت را در گرو پرهیز از چهار کار معرفی می‌کند: «اگر سعادت آخرت خواهی و نمی‌بایدت که علم بر تو حجت گردد، از چهار کار حذر کن. اول آن که مناظره مکن که فایده وی بیش از رضایتی و کسب قوتی در طبع نیست و آفات وی بسیار است فائمه اکثر من نفعه، چه وی منبع همه اخلاق ذمیمه است.»^۵ این عهد و توصیه از آن رو شگفت‌آور است که غزالی خود سالیان درازی را در مناظره گذراند و از همین راه به ریاست نظامیه

^۱ برای مثال، نک: الاستبصار فی مناظرات النبی و الائمه الاطهار، محسن عقیل، بیروت، دار المحجّة البيضاء، ۱۴۲۴ و المناظرات، عارف تامر، بیروت، مؤسسه عز الدین، ۱۴۱۲. همچنین مراجعه به کتابشناسی برگزیده‌ای که در این زمینه به زبان عربی با این مشخصات فراهم آمده است: ادب الحوار: قائمة بیلوجرافیه شارحه، محیی الدین عطیه، در فصلنامه الحوار، اتریش، شماره چهارم، زمستان ۱۹۸۶، ص ۱۲۵-۱۳۸.

^۲ مرآة الجنان و عبرة اليقظان فی معرفه ما يعتبر من حوادث الزمان، ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علی بن سلیمان البافعی الیمنی، قاهره، دار الكتاب، الاسلامی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۲۶.

^۳ مکاتیب فارسی غزالی: بنام فضائل الانام من رسائل حجّة الاسلام، به تصحیح عباس اقبال، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲، ص ۱۲.

^۴ همان، ص ۴۵.

^۵ همان، ص ۷۳.

رسید و موقعیت علمی خود را تثبیت کرد. وی در لشکرگاه خواجه نظام الملک در نیشابور با مخالفان خود به ویژه علمای حنفی مذهب مناظرات فراوانی داشت و در آن‌ها: «تبحر و مایه فراوانی از خویش نشان داده بود.»^۶ از این رو، این توصیه را نمی‌توان زاده ضعف علمی غزالی یا هراس از مخالفان خود دانست. وی در طول زندگانی خود نشان داده بود که ترسی از ورود به مناقشه‌های گوناگون ندارد و همزمان در چند جبهه می‌جنگد. کتاب تهافت الفلاسفه، جدلنامه‌ای نیرومند بر ضد فلسفه و فلاسفه بود همچنین مبارزه‌اش با فقیهان حنفی مذهب که در المنحول اثر آن منعکس است، روحیه جدلگرا و مناظره‌گر او را نیک می‌نمایاند. کتاب الجام العوام او بر ضد متکلمان و فضائح الباطنیه در نقد باطنیه، هم بیانگر روحیه فوق‌العاده جدلی او به شمار می‌روند. با این پیشینه، چرا غزالی از مناظره می‌گریزد و آن را در ردیف کارهای نادرستی چون به دیدار سلطان رفتن و صلح گرفتن از او می‌نهد؟ چه چیز در مناظره است، که، به گفته او، آن را به منبع اخلاق ذمیمه تبدیل می‌کند؟ پاسخ این پرسش‌ها را غزالی خود به ما می‌دهد. وی با تجربه فراوانی که در این کار کسب کرده بود و با مشاهده عملکرد مناظره‌گران روزگار خود، توانست با ژرف‌کاوی به نتایجی برسد که او را از مناظره بیزار سازد. این کار طی دوره انزوای او صورت بست و او توانست نتیجه تأملات خود را در این باب در احیاء علوم الدین به یادگار گذارد. تأملات او بعدها مورد قبول عالمان بزرگ اخلاق مانند شهید ثانی، فیض کاشانی و ملا مهدی نراقی قرار گرفت و آنان نیز سخنان او را به دیده قبول تلقی کردند و در کتابهای خویش آوردند.

۲) آفات مناظره

تجربه غزالی منبع ارجمندی است برای فهم و شناخت آفات مناظره. وی در این زمینه هم خود از طریق تجربه شخصی و شرکت مناظرات بر آفات این فن وقوف یافته بود و هم به عنوان شاهد مناظرات دیگران می‌دید که در این میان چه خطاهای اخلاقی رخ می‌دهد و به نام حق چه حق‌کشی‌هایی صورت می‌گیرد. از این جهت می‌توان او را گزارشگر خوب این مسائل دانست و به تأملات و تجارب او اعتماد کرد. در این گفتار نیز آفات مناظره تنها به روایت غزالی آورده می‌شود. تحلیل‌ها و گفته‌های غزالی در باره آفات و شرایط مناظره مقبول عالمان شیعی مانند شهید ثانی،^۷ و ملا مهدی نراقی^۸ واقع شده است و آنان هر یک به نوعی همه یا بخشی از نظرات غزالی را در این باب پذیرفته و به گونه‌ای تأییدآمیز نقل کرده‌اند.

^۶ فرار از مدرسه: درباره زندگی و اندیشه ابو حامد غزالی، عبدالحسین زرین کوب، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۳، ص ۴۹.

^۷ منیة المرید، ص ۳۱۵ به بعد.

^۸ جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۵.

اما مقصود از آفات مناظره، هر آن عمل یا باور غیر اخلاقی است که مناظره را از مسیر حق خارج می‌سازد و در دراز مدت مناظره را از هدف حقیقی خویش دور می‌کند. هدف از مناظره بیان حق و کوشش در جهت شناخت واقع است، لیکن در صورتی که اندک غفلتی حاصل شود، همین وسیله کشف حقیقت، به حجابی بر سر راه شناخت حق تبدیل می‌گردد و چونان حجابی نورانی عمل می‌کند؛ حجابی که از فرط شفافیت در موارد متعددی نمی‌توان آن را دید و در نتیجه از آن غفلت می‌شود. باری، غزالی بر این باور بود که مناظره در زمان وی سرشار از آفات بود و علت اقبال بسیار مردم به آن نه حق‌جویی، که قدرت‌نمایی و دنیاخواهی به شمار می‌رفت. علت این مسئله آن بود که برخی کسان دانش و علم اصول عقاید یا کلام را ابزاری کارآمد برای رسیدن به مناصب دولتی و به دست آوردن حُطام دنیوی می‌یافتند و توجه حکام را به این مقوله بهترین فرصت برای بهره‌وری از آن می‌شمردند. از این رو به نام دین، و به کام دنیا در پی مناظره بر می‌آمدند و بازار مناقشات کلامی را داغ می‌کردند. حکام نیز به انگیزه‌های مختلفی از جمله منحرف ساختن افکار عمومی و ذهن‌های نیرومند از مسائل اساسی جامعه و انحرافات حاکمان، به این گونه مسائل دامن می‌زدند. عواملی از این دست، ناهلان را به سوی مناظره سوق می‌داد و آنان می‌کوشیدند در این فن استاد شوند. اما آن چه در این میان فراموش شده بود، اصل دین و دفاع از آن بود. در این فضا بود که غزالی خطرات مناظره را بیش از فوائد آن می‌دید و آن را منبع اخلاق ذمیمه می‌شمرد و بر این باور بود کسی که با شیطان درون خود مناظره نکند و به مناظره با دیگران مشغول گردد، خود را مضحکه شیطان و عبرتی برای مخلصان ساخته است.^۹ او باب چهارم از کتاب العلم خود را به این مسئله اختصاص داد و کوشید تا دقایق آن را از منظر اخلاقی بکاود. از نظر او، مناظره اگر در راه به صواب و با انگیزه‌های پاک صورت نگیرد، همسنگ شراب‌خواری است و مفسادی پلیدتر از آن را در پی دارد و همان گونه که شراب همه رذائل ظاهری را بر می‌انگیزد، مناظره برای فخر فروشی و اظهار علم، خاستگاه و محرک همه رذائل باطنی چون کبر، حسد، غیبت، تهمت، حقد و تجسس است.

غزالی در میان آفات متعدد مناظره، بر ده آفت اساسی انگشت می‌گذاشت و بر آن بود که کمتر کسی می‌تواند خود را از آن‌ها برهاند. از نظر او آفات دهگانه مناظره به شرح زیراند:

۱-۲. حسد: شخص مناظره‌کننده معمولاً دچار رذیلت حسد است، زیرا گاه پیروز می‌شود و گاه شکست می‌خورد و دیگران رقیب او را تأیید می‌کنند و حجت او را قوی‌تر می‌شمارند. از این رو وی به رقیب خود حسد می‌ورزد و آرزوی زوال نعمت و توان علمی او را در دل می‌پروراند.

^۹ احیاء علوم الدین، ابوحامد محمد غزالی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۵۸.

۲-۲. تکبر: مناظره کننده بر همگنان و همالان خود تکبر می‌فروشد و در مجالس می‌کوشد جایگاه بهتر را به بهانه عزت علم و عالم از آن خود سازد و چنین می‌نمایاند که چون دانش بیشتری دارد، پس باید جایگاه بهتری به او اختصاص داده شود.^{۱۰}

۲-۳. حقد: هنگامی که مناظره کننده می‌بیند دیگران گاه سخن رقیب او را تأیید می‌کنند و آن را با حالات و حرکات بدنی نشان می‌دهند، نسبت به آنان نفرت پیدا می‌کند. حال، گاه این نفرت را ظاهر می‌سازد و گاه آن را سرکوب می‌کند و در نتیجه منافقانه لبخندی می‌زند. در مواردی این نفرت شدید است که تا پایان عمر از سینه او بیرون نمی‌رود.

۲-۴. غیبت: مناظره کننده غالباً، در هر مجلسی که پیش آید از کاستی‌ها و ناتوانی‌های رقیب خود سخن می‌گوید و داستان پیروزی خود را گزارش می‌کند. حال اگر وی در گزارش خود دروغ گفته باشد، که تهمت زده و دروغ گفته است. اگر هم در همه آن چه گفته، صادق باشد، به غیبت دچار شده است.

۲-۵. دروغگویی: شخص مناظره‌گر، چه بسا در هنگام مناظره، رقیب خود را احمق، نادان، و جاهل خطاب کند و این اتفاقی است که غالباً رخ می‌دهد و در این انگ زدن‌ها، دروغ گفته است.

۲-۶. خودستایی: مناظره کننده، در هنگام مناظره چه بسا بگوید "ما این مسائل را نیک فراگرفته‌ایم" و "به دقائق این امور واقفیم" و "این گونه مسائل بر ما پنهان نمی‌ماند". ادعاهایی از این دست که غالباً در مناظره‌ها صورت می‌گیرد، همه برای اثبات توانایی علمی و فنی گوینده است و این چیزی جز خودستایی نیست. حال آن که خداوند مسلمانان را از خودستایی برحذر داشته و فرموده است: «ولاتزکوا نفسکم»^{۱۱}

۲-۷. تجسس و تتبع عیوب: برخی از مناظره‌گران برای آن که همه فرصت‌های غلبه بر رقیبان برای خود فراهم سازند، می‌کوشند تا سر از زندگی خصوصی آنان در آورند و حتی از مسائل خانوادگی و دوران کودکی آنان اطلاعات لازم را کسب کنند. برخی در این زمینه تا آن جا پیش می‌روند که هنگام با خبر شدن از ورود شخص مناظره کننده جدیدی به شهرشان، کسانی را اجیر می‌کنند تا گزارش دقیقی از نحوه سلوک فردی، خانوادگی و اجتماعی آنان را برایشان تهیه کنند. هدف آن است که حتی المقدور نقاط ضعف آنان را بشناسند و در صورت لزوم به هنگام مناظره آن را به کار برند. این روش گاه در مجالس مناظره به هتک حرمت رقیب و لجن مالی او می‌انجامد و عملی است بر خلاف فرمان خدای متعال که فرموده است: «ولاتجسسوا»^{۱۲}

^{۱۰} همان، ص ۵۹.

^{۱۱} سوره نجم، آیه ۳۲.

^{۱۲} سوره حجرات، آیه ۱۲.

۲-۸. شادی از غم دیگران و غمگین شدن به سبب شادی دیگران: شخص مناظره کننده غالباً از شکست حریفان خود شادمان و از پیروزی آنان غمین می‌شود و نمی‌تواند خوشی رقیب را ببیند، حال آن که مؤمن کسی است که هر چه را برای خود می‌خواهد برای دیگران نیز بخواهد.^{۱۳}

۲-۹. نفاق: شخص مناظره‌گر، غالباً به ظاهر با رقیب خود گرم می‌گیرد خوش و بش می‌کند، اما در دل از او نفرت دارد و این چیزی جز نفاق نیست.^{۱۴} نیز شاهد ریاکاری برخی از مناظره‌گران هستیم. زیرا برخی از این کسان می‌کوشند در هر صورت از طریق نشان دادن قوت دلیل خود و ضعف برهان رقیب، خود را محبوب القلوب سازند.

۲-۱۰. گردن‌کشی در برابر حق: گاه برخی از مناظره‌گران حتی پس از آشکار شدن حقیقت بر ادامه مناظره اصرار می‌ورزند و می‌کوشند به این وسیله شکست خود را پنهان دارند و این چیزی جز استکبار و حق‌ستیزی نیست که خداوند متعال آن را سزاوار کافران دانسته است، نه مؤمنان.

از نظر غزالی این ده خصلت ریشه ردائل اخلاقی به شمار می‌روند^{۱۵} که غالب مناظره‌گران دچار آن هستند. پاره‌ای از مناظره‌گران، به هنگام مناظره به آفات پست دیگری نیز دچار می‌شوند مانند، فحاشی به یکدیگر، جامه دریدن، ریش یکدیگر را کشیدن و گلاویز شدن و کتک‌کاری، که خود بحث دیگری دارد.^{۱۶}

غزالی این آفات را به تفصیل می‌کاود و با نقل آیات و روایات گوناگون سخن خود را قوت می‌بخشد. فیض کاشانی نیز این بخش را با اندکی تصرف نقل می‌کند و با درج احادیثی از امامان شیعه (ع) آن را مزین می‌سازد و "جامه تهذیب" بر آن می‌پوشاند.^{۱۷}

درنگی در گزارش‌هایی که از مناظره‌های معروف تاریخی به جا مانده است، درستی تحلیل غزالی از آفات آن را به نیکی نشان می‌دهد. در این مناظره‌ها، بی‌رسمی‌ها و بی‌اخلاقی‌های فراوانی صورت می‌گرفت و همه گونه تحقیری و نفرتی نثار طرفین درگیر مناظره می‌شد. تأثیرات روانی پاره‌ای از این مناظره‌ها چنان تلخ و سنگین بود، که شخص مغلوب مناظره را به کام مرگ می‌کشاند و او را دق‌مرگ می‌ساخت. یکی از این کسان محمد بن عباس خوارزمی طبری است که پس از شکست

^{۱۳} احیاء علوم الدین، همان، ص ۶۰.

^{۱۴} به گفته فروغ: «و این جهان پر از صدای مردمی است، که همچنان که تو را می‌بوسند، در ذهن خود طناب دار تو را می‌بافند.» ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، در مجموعه اشعار فروغ فرخزاد، آلمان غربی، انتشارات نوید، ۱۳۶۸، ص ۴۰۱.

^{۱۵} هذه عشر خصال من امهات الفواحش الباطنة.

^{۱۶} احیاء علوم الدین، همان، ص ۶۰.

^{۱۷} المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، محمد بن مرتضی معروف به فیض کاشانی، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۱، ص ۱۰۷-۱۰۲.

خوردن در مناظره‌ای که با بدیع الزمان همدانی داشت، بیش از سالی دوام نیاورد و به گفته برخی از مورخان بر اثر همین مناظره از دنیا رفت.^{۱۸}

نه تنها در گذشته، که امروزه نیز همچنان می‌توان ردپای بسیاری از این آفات را در بسیاری از مناظرات مکتوب و شفاهی یافت. ممکن است که ادعا شود مناظره برای تقویت دین و حمایت از آن در برابر حملات مخالفان لازم است، بنابراین امری خوب و ستوده است. پاسخ غزالی به این اشکال روشن است، چنین ضرورتی به فرض وجود، به معنای آن نیست که مناظره به‌خودی خود خواستنی باشد. از نظر غزالی و دیگر عالمان اخلاق، یکی از راه‌های رهایی از رذائل فوق، پرهیز از اصل مناظره است. فیض کاشانی در این جا پس از نقل آفات فوق احادیث متعددی از امامان (ع) نقل می‌کند که آنان شیعیان خود را از مناظره، حتی در جایی که بر حق بوده باشند، برحذر داشته‌اند.^{۱۹} یکی از این احادیث نشان می‌دهد که امامان خود نیز از مناظره گاه می‌پرهیزده‌اند. یکی از این احادیث نشان می‌دهد که امام حسین از مناظره می‌پرهیزد.^{۲۰} البته این احادیث نباید نتیجه گرفت که آنان هرگز تن به مناظره نمی‌دادند و از آن دوری می‌کردند.

۳) مشروعیت مناظره

با توجه به آفات فراوان مناظره، جای این پرسش است که آیا اساساً مناظره کاری اخلاقی و مشروع است یا خیر؟ اگر ما باشیم و این همه آفاتی که در کمین مناظره است، دور نیست که آن را غیر اخلاقی و یا لاقابل بی‌فایده بدانیم. سخنان بسیاری از امامان علیهم السلام گویای نهی یا حداقل بی‌فایده‌گی مناظره است. برای مثال هنگامی که کسی خواستار مناظره با امام حسین می‌گردد، ایشان پس از پرهیز از مناظره حالاتی را برای مناظره بر می‌شمرد که همه آن‌ها بی‌نتیجه بودن این کار را نشان می‌دهد. سخنانی از این دست موجب آن شده بود تا عده‌ای از یاران امامان معصوم در باره مشروعیت مناظره دچار تردید جدی شوند و آن را کاری نادرست بشمارند. برخی از آنان حتی این تردیدها را با پیشوای خود در میان می‌گذاشتند. برای نمونه، امام حسن عسکری (ع) نقل می‌کند که نزد امام صادق (ع) سخن از مناظره در دین به میان آمد و این که رسول خدا (ص) و ائمه از آن نهی کرده‌اند، حضرت امام صادق فرمود: «رسول خدا از آن به گونه‌ای مطلق نهی نکرده است، بلکه از جدال بغیر احسن نهی فرموده است. مگر سخن خدای را نشنیده‌اید که می‌فرماید: "با اهل کتاب جز به آنچه احسن است جدال نکنید." و این سخن حق را که "به راه پروردگارت با حکمت،

^{۱۸} مناظره الخوارزمی و الهمدانی، منذر الجبوری، در مجله "المورد"، هلند، العدد الرابع، الشتاء، ۱۳۹۳ق، المجلد الثاني، ص ۵۴.

^{۱۹} المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، ج ۱، ص ۱۰۷.

^{۲۰} مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، میرزا حسین نوری، قم، موسسه آل البيت لاحیاء التراث، ج ۹، ص ۷۴. احادیث دیگری در همین باب با این مضمون آمده است.

موضع نیک دعوت کن و با آنان به آنچه احسن است، مجادله نما. " پس عالمان جدال با آنچه احسن است را قرین دین ساخته‌اند. و جدال بغير احسن است که حرام است و خداوند آن را بر شیعیان ما حرام ساخته است." ^{۲۱} باز در برابر چنین باوری است که از پیامبر اکرم نقل شده است، که فرمود: «نحن المجادلون فی دین الله؛ ما مجادله گران در دین خدا هستیم.» ^{۲۲}

به هر صورت این پرسش به گونه‌ای جدی میان شیعیان رایج بوده است که مناظره چه بسا عملی غیر اخلاقی و نامشروع باشد. زیرا نهی از آن چنان جدی بوده، که چنین برداشتی را موجه می‌ساخته است. از این رو، محدثان در کتاب‌های حدیثی خود بابی را گشوده‌اند، تحت عنوان "ما یجوز فی المناظره" و ذیل آن احادیثی را که چنین کاری را مجاز داشته بیان کرده‌اند. ^{۲۳} در این باب موارد مجاز و غیر مجاز مناظره و حتی افراد مجاز به این کار و غیر مجاز تعیین شده‌اند. برای مثال ابن الطیار، از یاران امام صادق، که از مناظره گران بزرگ زمان خود به شمار می‌رفت، از شنیدن نهی از مناظره دچار تردید شده بود. از این رو نقل می‌کند که به امام عرض کردم: «خبردار شده‌ام که از مناظره کردن ما و مجادله با مردم کراهت دارید. حضرت پاسخ داد: "اما از سخن‌گویی چون تویی به مردم کراهت نداریم؛ کسی که چون به پرواز درآید نیک می‌داند که چگونه بنشیند و چون بنشیند، نیک می‌داند که چگونه به پرواز درآید. پس کسی که چنین باشد، از سخن‌گویی او کراهت نداریم." ^{۲۴}

بنابراین از مجموع روایات در این باره چنین به دست می‌آید که نهی از مناظره مطلق نیست و سیره عملی امامان نیز پرهیز همیشگی از آن نبوده است و با تأمل در مجموع روایات در این باب چنین به دست می‌آید که علت نهی از مناظره دو مسئله عمده است: نخست آفات اخلاقی که پیشتر به برخی از آن‌ها اشاره شد و دیگر بی‌کفایتی علمی مناظره‌گر. از سوی دیگر مناظره مجاز نیز مشروط به دو شرط است: صلاحیت اخلاقی و توانایی علمی. از نظر این بزرگواران تنها کسی مجاز به مناظره است که نخست اخلاقاً بتواند از آفات این کار بپرهیزد و این کار را تنها به انگیزه دین و دفاع از حقیقت انجام دهد و دیگر آن که توانایی این کار را به لحاظ علمی داشته باشد. با توجه به این شرائط است که پاره‌ای از عالمان اخلاق کوشیده‌اند این مسئله را عملیاتی سازند و معیاری به دست دهند تا هر کس بتواند با توجه به آن وضع خود را مشخص سازد و ببیند که آیا

^{۲۱} الاحتجاج، علی بن ابی طالب طبرسی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۰، ص ۲۱. در ادامه این حدیث حضرت تفاوت میان جدال باحسن و غیر آن را برای پرسندگان بازمی‌نماید.

^{۲۲} همان، ص ۱۵.

^{۲۳} برای مثال باب ۱۷ (ج ۲) بحار الانوار با همین عنوان مشخص شده است.

^{۲۴} اختبار معرفه الرجال معروف به رجال کشی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۴۸، ص ۳۴۸-۹.

صلاحیت مناظره را دارد یا نه. آنان برای حصول این مطلب شرائطی چندی را یاد کرده‌اند که مهمترین آنها به شرح زیر است:

۱-۳. اولین شرط مناظره‌گر آن است که از عهده ادای واجبات عینی که بر گردن دارد، برآمده باشد و پس از آن به مناظره پردازد. کسی که این شرط را واجد نباشد، مانند بیماری است که به جای معالجه خود در پی درمان دیگری است؛ طیب یداوی الناس و هو علیل.^{۲۵}

۲-۳. دیگر شرط مناظره آن است که در آن هنگام واجب کفایی برتر از آن نباشد. از این رو مناظره‌گر باید در این مورد قاعده اولویت را و "الاهم فاهم" را رعایت کند.

۳-۳. بسیاری از مناظره‌ها میان کسانی صورت می‌گیرد که علاوه بر بی‌صلاحیتی اخلاقی فاقد صلاحیت علمی هستند و تنها سخنان این و آن را به رخ یک‌دیگر می‌کشند. از این رو تنها کسی مجاز به مناظره است که خود دارای استقلال رأی و نظر باشد و در زمینه مناظره مجتهد به شمار رود. در غیر این صورت مناظره بی‌حاصل است. زیرا اگر هر دو مناظره‌کننده فاقد صلاحیت علمی باشند، اساساً راه به جایی نمی‌برند و هر چه بیشتر به مناظره ادامه دهند، از مسیر حق دورتر می‌شوند. اگر هم تنها یکی از آنان صاحب رأی باشد، باز مناظره بی‌حاصل است. چون که تغییر رأی یک مقلد کاری اساسی نیست و اگر هم مغلوب او واقع شود که فاجعه است. این شرط درست بر خلاف سنت و شیوه رایج مناظره‌گرانی بوده است که همواره در پی صیدی می‌گشتند که به آسانی از پس او برآیند. حتی برخی معلمان این رشته به شاگردان خود توصیه می‌کرده‌اند که گرد افراد نیرومند نگردند و تنها بکوشند با ضعیف‌تر از خود به مناظره پردازند. از این میان می‌توان عنصر المعالی را نام برد که به فرزند خود چنین پند می‌دهد: «مناظره مکن، الا که دانی که خصم ضعیف است.»^{۲۶} حال آن که عملی است غیر اخلاقی و ریشه همان آفاتی که پیشتر به آنها اشاره رفت.

مناظره باید فایده و بهره‌ای علمی و معنوی برای شخص مناظره‌گر نیز در پی داشته باشد. در نتیجه باید همواره شخص با کسی مناظره کند که از او نیرومندتر باشد تا در پایان مناظره اگر هم شکست خورد، حداقل بر دانش و بینش او افزوده گردد. نه آن که با کسی مناظره کند که همسنگ او یا کمتر از او باشد. اما به گفته غزالی: «غالب آن است که ایشان از مناظره فحول و اکابر احتراز کنند، از بیم آن که حق بر زبان ایشان ظاهر شود و رغبت نمایند در کسانی که کم از ایشان باشند، به طمع ترویج باطل بر ایشان.»^{۲۷}

^{۲۵} احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۵۶ و منیة المرید، ص ۳۱۲.

^{۲۶} قابوس‌نامه، عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، ص ۱۶۰.

^{۲۷} احیاء علوم الدین، ترجمه مؤید الدین محمد خوارزمی، ج ۱، ص ۱۱۰.

۳-۴. همچنین مناظره باید ناظر به مسائل عینی و واقعی باشد و یا در مسائلی صورت گیرد که احتمال وقوع بالایی داشته باشد، نه فرض‌های غیر عینی و نیش‌گولی. بسیاری از مناظرات، نه با هدف حل معضل یا بیان حق، بلکه صرفاً ابزاری برای نشان دادن قوت ذهن و استدلال است. از این رو طرح مسائل انتزاعی و گاه غیر واقعی نیز پذیرفته می‌شود و عملاً مسیر و هدف مناظره را به فراموشی می‌سپارد. یکی از شیوه‌های قدرت‌نمایی در مجامع علمی آن روزگار - که ردپای آن هنوز در جاهایی دیده می‌شود - پیش کشیدن یک فرع غیر واقعی و حتی گاه غیر محتمل و سپس دعوت رقبا به مناظره در آن بود. غزالی که خود دستی در این گونه مناظره‌ها داشت، با پیش کشیدن این شرط می‌کوشد تا از آن پیشگیری کند.

۳-۵. غالب مناظره‌ها در مجامع علمی و یا در دربار امیران صورت می‌گرفت و عده فراوانی شاهد آن بودند، گویی شاهد کشتی دو کشتی‌گیر هستند. این مسئله باعث می‌شد تا مناظره‌کنندگان به جای کوشش برای حل معضل و راهیابی به حقیقت، مواظب حریف باشند و مغلوب نشوند. در این مناظرات، پیروزی مهم بود، نه حق‌جویی. به همین دلیل غزالی این شرط را پیش می‌کشد و می‌گوید که شخص مناظره‌کننده، باید مناظره را در خلوت دوست‌تر داشته باشد، تا مناظره در جلوت و ملاء عام را: «چه خلوت همت را جامع‌تر باشد و به صفای فکرت و دریافت حق سزاوارتر. و حضور جمع دواعی ریا انگیزد، و حرص آرد بر آن که هر کسی خود را نصرت کند - خواه محق باش خواه مبطل - و تو می‌دانی که حرص مناظران در محافل و مجامع است. و یکی از ایشان مدتی دراز با یار خود خالی باشد و مکالمت نکند، و بسی بُود که که از وی در خواهند اجابت نکند. و چون مقدمی حاضر شود و محفلی انتظام پذیرد، هیچ دقیقه از دقایق احتیال باقی نگذارد در طلب آن، که گوینده او باشد مخصوص.»^{۲۸}

سخن کوتاه، هنگامی مناظره مشروع و اخلاقی است که شخص مناظره‌گر علاوه بر صلاحیت اخلاقی دارای صلاحیت علمی نیز باشد. حال کسی که واجد این دو صفت است اگر بخواهد روند مناظره او تابع اصول اخلاقی باشد و در این مسیر خواسته یا ناخواسته از این اصول تخطی نکند و مناظره نیز ثمربخش باشد، باید اصول اخلاقی زیر را همواره مد نظر داشته باشد.

۴) اخلاق مناظره

الزامات اخلاقی مناظره، قواعدی نیست که از بیرون بر آن تحمیل شود، بلکه از درون خود این مفهوم زاده می‌شود. کافی است تا اندکی مفهوم مناظره کالبد شکافی شود، تا به راحتی بتوان به این الزامات و اصول اخلاقی دست یافت. مناظره کوششی است معطوف به کشف و اعلان حق، از این

^{۲۸} همان، ص ۱۰۷-۸.

رو همواره حق باید مد نظر باشد. به نظر می‌اصول دهگانه زیر اساسی‌ترین اصول این حوزه به شمار می‌روند و کسی که این اصول را مراعات می‌کند، می‌تواند امیدوار باشد که از خطاهای اخلاقی ناشی از مناظره پرهیز کرده است. این ده اصل عبارتند از:

۱. هدف از مناظره را حق‌جویی بدانیم.
۲. به رقیب آزادی تغییر موضع دهیم.
۳. از اهانت به حریف پرهیزیم.
۴. اهانت حریف را تحمل کنیم.
۵. در پی زمینه مشترکی باشیم.
۶. عقاید خود را تعلیق کنیم.
۷. عقاید حریف را مسخ نکنیم.
۸. در دام مجادله نیفتیم.
۹. از معیارهای یگانه استفاده کنیم.
۱۰. برای حریف آن بخواهیم که برای خود می‌خواهیم.

۱-۴. هدف از مناظره را حق‌جویی بدانیم.

هدف از مناظره حق‌جویی است. آن چه مناظره را از دیگر شیوه‌های بحث و گفتگو جدا می‌سازد، مسئله حق‌جویی در آن. در مناظره، همه تلاش باید بر این مطلب متمرکز شود که حقیقت از طریق بحث و نظر بیان و آشکار شود. مناظره، غالب و مغلوب ندارد. بلکه دو طرف مناظره باید در پی حق باشند و حق آنان را به هر سمت هدایت نمود از آن تبعیت کنند. مناظره تنها یکی از راه‌های رسیدن به حقیقت است. پس اگر مناظره ذاتاً خود مقصود نباشد و هدف از آن رسیدن به حقیقت باشد، در این صورت شخص مناظره‌گر باید به گفته غزالی: «در طلب حق چون جوینده گمشده‌ای باشد» که برایش مهم نیست که این گمشده به دست خود او پیدا شود یا به دست دیگری. چنین کسی در مناظره باید رقیب و حریف خود را: «مُعین داند، نه خصم و چون تعریفِ خطا کند و حق ظاهر گرداند وی را شکر گوید.»^{۲۹} آقای محمد ابو زهره، تفاوت مناظره با جدل و مکابره را در همین نکته می‌داند. از نظر او، هدف از مناظره دست یافتن به صواب و حقیقت مطلبی است که طرفین در آن اختلاف نظر دارند. حال آن که در جدل مقصود الزام حریف و پیروزی بر او است، بی آن که

^{۲۹} همان، ص ۱۰۸.

حق مد نظر باشد. اما در مکابره، نه دست یابی به حق مراد است و نه الزام خصم، بلکه شهرت طلبی و لجاجت.^{۳۰}

۲-۴. به رقیب آزادی تغییر موضع دهیم.

از آن جا که هدف از مناظره کشف حقیقت است، باید به رقیب اجازه داد تا دلایل خود را آن گونه که می خواهد بیان کند و مقدمات استدلال خود را به هر شکل که پسندید بچیند. در این روند گاه رقیب ممکن است احساس کند که دلیل پیشین خودش نادرست است و در نتیجه آن را با دلیل دیگری جایگزین کند. در این حال نباید مانع وی شد و او را به حفظ مواضع و دلایل پیشین ملزم داشت. زیرا در روند مناظره چه بسا رقیب احساس کند دلیلی که بر مدعای خود آورده است، از قوت کافی برخوردار نیست. از این رو ترجیح می دهد که برای اثبات مدعای خود از دلایل تازه تری بهره جوید. مناظره گری که این مسئله را دریافته است، اگر قصدش تنها و تنها پیروزی بر حریف باشد، این تنگنا را به سود خود می بیند و حریف را ملزم به حفظ مواضع خویش می کند و از پاشنه آشیل او بهره می جوید. اما مروت اقتضا می کند که در این حالت به حریف این امکان داده شود تا موضع استوارتری اتخاذ کند.

۳-۴. از اهانت به حریف بپرهیزیم.

هرچند مناظره به مستلزم مواجهه و نقد است و این کار به انکار بر حریف می انجامد، اما معنای این سخن آن نیست که مجاز به اهانت به حریف باشیم. هرگاه ما در هنگام مناظره از تعابیر تند و اهانت بار سود جستیم، معنای ضمنی آن این است که از قوت برهان ما کاسته شده است و دیگر یارای سود جستن از عقل و خرد ارتباطی خود را از دست داده ایم. در مناظره حق آن است که:

دلایل قوی باید و معنوی

نه رگهای گردن به حجت قوی^{۳۱}

در جایی که این اصل رعایت نشود، به تدریج برهان جای خود را به جهالت و تعدی می دهد و رقیبان مناظره برای اثبات حقی، حقوق بسیار دیگری را ضایع می گذارند. داستان جدال سعدی با مدعی از این جهت عبرت آموز است که نشان می دهد چه سان آن که دلیلش نمی ماند دست تعدی دراز می کند و بیهوده گویی می آغازد: «و سنت جاهلان است که چون به دلیل از خصم فرومانند، سلسله خصومت بجنبانند.»^{۳۲}

^{۳۰} تاریخ الجدل، محمد ابو زهره، دار الفكر العربی، ۱۹۸۰، ص ۵.

^{۳۱} بوستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۹.

^{۳۲} گلستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۴، ص ۱۶۶.

هتاکي و دشنام و ناسزا در همه جا نارواست، و در مناظره که هدف دست‌یابی به حقیقت است، نارواتر. زیرا هنگامی که پای دشنام به میان آمد و رگهای تعصب از جای جنبید، حقیقت پنهان می‌گردد و هوای نفس و خواست غلبه بر حریف راه هر نوع حقیقی را می‌بندد:

حقایق سرایی است آراسته

هوی و هوس، گردِ برخاسته

نبینی که جایی که برخاست گرد

نبیند نظر گرچه بیناست مرد^{۳۳}

مصطفی لطفی منفلوطی - ادیب مصری - می‌پرسد که آیا می‌دانید چرا شخص مناظره‌گر به حریف خود دشنام می‌دهد. سپس خود به این پرسش چنین پاسخ می‌دهد: «زیرا همزمان جاهل و عاجز است. بدین سبب جاهل است که وارد وادی دیگری جز وادی مناظره شده و همچنان گمان می‌کند که در وادی مناظره است ... عجز او به این سبب است که اگر جز این راهی برای مناظره می‌دانست، آن را می‌پیمود.»^{۳۴}

در فرهنگ دینی ما آمده است که نخستین کسی که در مناظره راه اهانت را در پیش گرفت، فرعون بود. به نقل صبح الاعشی، چون حضرت موسی نزد فرعون رفت و پیام پروردگار را به او رساند، او از سر اهانت و تحقیر گفت: "و ما رب العالمین"^{۳۵} و چون پاسخ استوار حضرت را شنید و جوابی نیافت به تهدید و ارباب متوسل شد.^{۳۶} برخی از مفسران به این نکته اشاره کرده‌اند که فرعون منطقی‌اً بایست می‌پرسید "و من رب العالین؛ پروردگار عالمیان کیست؟" اما از سر تحقیر گفت: "پروردگار عالمیان چیست؟" و به این ترتیب، راه دست‌انداختن و مسخرگی را در پیش گرفت.^{۳۷}

بهتر است که این انتساب را، نه واقعیته تاریخی، بلکه نسبتی نمادین بدانیم که حقیقتی را روشن می‌کند؛ به این معنا که اهانت و تحقیر در مناظره شیوه‌ای فوعونی است و با فرهنگ پیامبری و سنت موسوی و عیسوی و محمدی نسبتی ندارد و درست نقطه مقابل اخلاق دینی در این مورد است. به کار بردن تعبیر تند و زننده در مناظره و اهانت به حریف کمترین زیانی که دارد آن است که همه مسائل را حل نانشده رها می‌سازد و پس از مناظره هر دو طرف بی آنکه به همگرایی رسیده

^{۳۳} بوستان سعدی، ص ۱۰۸.

^{۳۴} النظرات، مصطفی لطفی منفلوطی، بیروت، دار نهضة لبنان، بی تا، ج ۱، ص ۲۰۷.

^{۳۵} سوره شعراء، آیه ۲۳.

^{۳۶} صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، احمد بن علی القلقشندی، تصحیح یوسف علی طویل، دمشق، دار الفکر، ۱۹۸۷، ج ۱، ص ۴۷۸.

^{۳۷} برای توضیح بیشتر نک: انوار درخشان در تفسیر قرآن، سید محمد حسینی همدانی، تهران، لطفی، ۱۳۸۰ق. ج ۱۲، ص ۱۸ و تقریب القرآن الی الاذهان، سید محمد حسینی شیرازی، بیروت، الوفاء، ۱۴۰۰ق. ج ۱۹، ص ۵۶.

باشند، با نفرت و کینه از یکدیگر جدا می‌شوند و هر یک خود را بر حق و حریف را بر خطا می‌پندارد.

اهانت و تحقیر حریف شایسته دانشوران و فرزندان نیست. بیقهی پس از نقل پاسخهای تند بیرونی و اهانت او به ابن سینا، سخنی به غایت درست بیان می‌کند: «سرزنش و نکوهش و تحقیر از شیوه حکیمان مبرز نیست، بلکه تقریر حق است؛ هر که حق را تقریر کند، از تحقیر اهل باطل بی‌نیاز می‌گردد.»^{۳۸}

۴-۴. اهانت حریف را تحمل کنیم.

نه تنها پیش دستی در اهانت، در این میان مقابله به مثل نیز غیر اخلاقی است. در این جا نباید زشتی را با زشتی و باطل را با باطلی از همان جنس پاسخ داد. کسی که اهانت می‌کند و دشنام می‌دهد، متاع خود را بر همگان عرضه کرده است. ما نیز باید آن چه در چنته داریم عرضه کنیم، نه آنچه حریف می‌خواهد. اگر ما نیز در این مورد مانند او عمل کنیم، نشان داده‌ایم که با او چندان تفاوتی نداریم. این انسان‌شناسی قرآن کریم است که به می‌آموزد: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ؛ بگو هر کس به طریقه خویش عمل می‌کند.»^{۳۹}

داستانی که درباره سلوک حضرت عیسی (ع) نقل شده است، به خوبی ادب دین را نشان می‌دهد.

عیسی - علیه السلام - روزی بر جماعتی بگذشت، آن جهودان در شأن وی سخنان شنیع گفتند، و عیسی - علیه السلام - ایشان را جز ثنا و محمّدت هیچ نفرمود. یکی از حواریون سؤال کرد که "ای پیغمبر خدای! این الفاظ شنیع را چرا به ثنا و محمّدت مقابله می‌فرمایی؟" بر لفظ مبارک راند که "كُلٌّ مَا عِنْدَهُ يُنْفِقُ. هر کس آن خرج کند که دارد. چون سرمایه ایشان این بد بود، بد گفتند؛ و چون در ضمیر من جز نیکویی نبود، از من جز نیکویی در وجود نیامد."^{۴۰}

یکی از دلایل شهرت سقراط به فرزاندگی و توانایی در فن مناظره، پابندی به همین اصل است. وی که فن مناظره را شریف‌ترین فن می‌دانست و بر این باور بود که: «نفس انسانی تنها به وسیله فن

^{۳۸} صوان الحکمه، به نقل از المناظرات لشیخ المتکلمین و المنطقیین فخرالدین الرازی، تحقیق و تقدیم عارف تامر، بیروت، مؤسسه عز الدین، ۱۴۱۲، ص ۱۲.

^{۳۹} سوره اسراء، آیه ۸۵، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، سروش، ۱۳۷۴، ص ۲۹۱.

^{۴۰} جوامع الحکایات و لوامع الروایات، سدید الدین محمد عوفی، به کوشش جعفر شعار، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۱۸۴.

مناظره می‌تواند به مشاهده خیر مطلق راه یابد»^{۴۱}، سخت به این اصل مقید بود و همواره می‌کوشید تا در برابر اهانت‌ها و تحقیرهای مختلف صبوری پیشه کند و در دام حریف نیفتد و در نتیجه از بحث دور نگردد. در مناظره معروفی که وی با تراسیماخوس - سوفیست معروف یونانی - داشت، تعبیرهای تند و گاه اهانت‌آمیز او را به سادگی نشنیده می‌گرفت و بحث خود را دنبال می‌کرد. در جایی تراسیماخوس خطاب به سقراط می‌گوید: «فی الواقع هنوز احتیاج به پرستار داری، زیرا تا کنون به تو نیاموخته‌اند که بین گوسفند و چوپان فرق بگذاری.»^{۴۲} اما سقراط به جای خشمگین شدن می‌گوید: «مقصودت را توضیح بده.»

این کار بسیار دشوار است، اما به همان اندازه ارجمند و لازم. این اصل اخلاقی کاربست آموزه بزرگ قرآن کریم در عرصه مناظره است که می‌فرماید: «و لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لا السَّیِّئَةُ. اَدْفَعْ بِالَّتِی هِیَ احْسَنُ، فاذا اَلَدِی بَیْنک و بَیْنه عداوَةٌ کَأَنَّهُ وِلیٌّ حَمِیمٍ. وَ ما یُلَقَّلُهَا الا الَّذِینَ صَبَرُوا وَ ما یُلَقَّلُهَا الا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ؛ خوبی و بدی برابر نیستند. همواره به نیکوترین وجهی پاسخ ده، تا کسی که میان تو و او دشمنی است چون دوست مهربان تو گردد. برخوردار نشوند از این مگر کسانی که شکیبیا باشند و کسانی که از ایمان بهره‌ای بزرگ داشته باشند.»^{۴۳}

۵-۴. در پی زمینه مشترکی باشیم.

هنگامی گفتگو و مناظره ممکن می‌شود که پیشاپیش فصل مشترکی در نظر گرفته و مورد قبول طرفین واقع شود. همان طور که گفتگوی معمولی نیازمند مرجع و زمینه مشترکی است که حداقل آن خود زبان است و بی‌داشتن یک زبان مشترک نمی‌توان به گفتگو پرداخت، مناظره نیز بی‌چنین بستر مشترکی امکان تحقق ندارد. نداشتن زبان مشترک، به تلاش برای گفتگوی میان دو شخص کور و لال می‌انجامد. این یک اشارات شخص لال را نمی‌بیند و آن یک نیز گفته‌های وی را نمی‌شنود. داستانی که مولانا در باب نبود زبان مشترک میان چهار کس و دعوای آنان بیان می‌کند، در باره مناظره نیز راست می‌آید.^{۴۴}

در این ماجرا با این که هر چهار تن در پی به دست آوردن انگور بودند، به دلیل نداشتن زبان مشترک به جنگی جاهلانه با یکدیگر زدند. حال اگر قرار باشد که طرفین مناظره ایده‌ها و آرمان‌های متفاوتی داشته باشند و برای خود نیز زبان مشترکی فراهم نکنند، چه پیش می‌آید؟ داشتن زبان مشترک، طرفین مناظره را از سوء تفاهم‌های گوناگون باز می‌دارد. این زبان مشترک از زبان

^{۴۱} جمهوری افلاطون، ترجمه فؤاد روحانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۴۳۱.

^{۴۲} همان، ص ۶۲.

^{۴۳} سوره فصلت، آیه ۳۴-۵، ترجمه آیتی، ص ۴۸۱.

^{۴۴} مثنوی معنوی، تصحیح محمد استعلامی، تهران، زوار، ۱۳۷۲، دفتر دوم، ص ۱۶۷.

گفتاری شروع می‌شود و همه آن چه را که در روند مناظره دخیل است فرا می‌گیرد؛ از نحوه استدلال گرفته تا باورهای مشترک و به تعبیر ویتگنشتاین جهان-تصویرهای مشابه. برای مثال اگر دو نفر متعلق به دو مذهب از مذاهب اسلامی بخواهند در امور فقهی با یک دیگر مناظره کنند، باید قبل از شروع برای خود روشن سازند که کدام اصل را حجت می‌دانند و به کدام یک در طی مناظره ارجاع خواهند داد. کافی است که یکی از این دو تن قیاس حجت بداند و آن را دلیلی برای صحت مسئله‌ای قرار دهد، اما آن دیگری قیاس را باطل به شمار آورد. در این جاست که نحوه سلوک این دو و دستیابی آنان به نتایج مطلوب و استناد به این اصل، در گرو آن است که پیشاپیش تکلیف حجیت آن را روشن کنند.

وظیفه اخلاقی مناظره کنندگان آن است که بکوشند بستر مشترکی برای گفتگوی خود فراهم سازند و بر یک زمین قرار گیرند. بی‌توجهی به این مسئله موجب کج‌فهمی‌های بسیار می‌گردد. زیرا چه بسا یک واژه برای دو طرف مناظره دو معنای متفاوتی داشته باشد؛ ممکن است یکی از مناظره کنندگان هنگامی که از "آزادی" سخن می‌گوید، مقصودش بی‌بند و باری باشد و آن دیگری مسئولیت‌پذیری و رهایی از تعبیت کورکورانه. از این رو لازم است که مناظره‌گران از همان آغاز بکوشند از طریق روشن ساختن مقصود خود از مفاهیمی که به کار می‌گیرند و نیز تعیین چهارچوب مشترک به مناظره‌ای موفق دست بزنند. یکی از ویژگی‌های مناظره سقراطی، استفاده از همین زمینه مشترک بود. به گفته گزنوفون، سقراط: «هنگامی که می‌خواست مطلبی را تشریح کند، بیان خود را با مطالبی آغاز می‌کرد که مورد قبول همه بود و به روش درست پیش می‌رفت.»^{۴۵}

حضرت علی (ع) نیز در مناظره‌هایی که با سران خوارج، به خصوص ابن‌الکواء داشت، از همین شیوه سود می‌جست.^{۴۶}

۶-۴. عقاید خود را تعلیق کنیم.

وظیفه اخلاقی ماست که تا دلیلی بر نادرستی عقیده‌مان ارائه نشده است، آن را حفظ کنیم و از آن دفاع نماییم. به هنگام مناظره نیز همین تکلیف وجود دارد و چنین نیست که ما مجاز باشیم، به هنگام مناظره از عقیده خود دست بکشیم. لیکن برای این که روند مناظره به نتیجه مطلوب بینجامد، لازم است که به گونه‌ای فرضی و به طور موقت معتقدات خود را معلق سازیم و از به میان کشیدن آن‌ها خودداری کنیم. هدف از این کار آن است که بتوانیم با مفروضات و معتقدات حریف خود مواجهه بهتری داشته باشیم. برای مثال اگر من مسلمان با فردی ثنوی مناظره کنم، در صورتی که از

^{۴۵} خاطرات سقراطی، کسنوفون، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۳، ص ۲۰۸.

^{۴۶} نک: جمهره خطب العرب، احمد زکی صفوت، بیروت، المكتبة العالمیة، ج ۱، ص ۴۰۳.

همان آغاز ادعا کنم که خدا یکی است و او گمراه است و او نیز متقابلاً به دو مبدأ برای هستی قائل باشد و مرا گمراه بداند، دیگر امکان مناظره وجود نخواهد داشت و هر یک رقیب خود را به گمراهی متهم ساخته است. چنین مناظره‌ای هنگامی ممکن است که ما موقتاً از متهم ساختن یکدیگر دست بکشیم و داوری خود را برای خویشتن نگه داریم و فرضاً بحث را این گونه پیش ببریم که در واقع مسئله از این دو صورت خارج نیست یا هستی یک مبدأ دارد و یا دو مبدأ. در نتیجه یکی از دو طرف بر خطاست، اما هنوز معلوم نیست آن فرد بر خطا کیست. آنگاه باید بکوشیم تا دلایل له و علیه هر دیدگاه را بررسی و تحلیل کنیم. سرانجام می‌توانیم به این نتیجه برسیم که باور به نگرش دو مبدئی برای هستی چه پیامدهایی دارد و به چه دلایلی ناپذیرفتنی است. در این جا ما دست به کاری زده‌ایم که آن را در اصطلاح پدیدارشناسی اپوخه (Epoche) می‌نامند. این واژه یونانی است و عمدتاً به وسیله پیرهون -شکاک یونانی- به کار می‌رفت. مقصود از اپوخه در روش پدیدارشناسی، تعلیق عقیده یا تعلیق قضاوت است و یا میان پرانتز نهادن (Bracketing) آن‌ها است. امروزه از تعبیر اپوخه در پدیدارشناسی بسیار سخن می‌رود، که مقصود از آن، همین تلاش جهت تعلیق داوری برای فهم دقیق پدیدارهاست.

این کار گرچه مشکل، اما لازم است. مقصود از تعلیق عقیده به هیچ روی کنار نهادن مطلق آن‌ها و قبول دیدگاه حریف نیست، بلکه هدف انجام کاری است آگاهانه برای رسیدن به نتیجه‌ای مطلوب. ما هنگامی موفق به انجام دادن مناظره‌های خوب خواهیم شد که بتوانیم از عهده این کار برآییم. عالی‌ترین نمونه تعلیق قضاوت را در این آیه شریفه می‌یابیم: «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ وَاَنَا أَوَّابٌ لَّهُ» و انا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین؛ بگو از آسمانها و زمین چه کسی به شما روزی می‌دهد؟ بگو: خدای یکتا. اینک ما و شما یا در طریق هدایت هستیم یا در گمراهی آشکار.^{۴۷}

در این آیه خداوند به رسول اکرم تعلیم می‌دهد که چگونه با مشرکان مناظره کند. حضرت اصل مسئله و فرض را مطرح می‌فرماید. این هستی آفریننده‌ای دارد، که مدبر آن نیز هست و یکی از نشانه‌های تدبیر او روزی رسانی به آفریدگان است. از نظر توحیدی این روزی رسانی تنها به عهده الله است، نه به‌تنبه‌ای که مشرکان پنداشته‌اند. بنابراین حق با پیامبر است و مشرکان کاملاً برخطا هستند. لذا جای آن بود در آیه به این نکته تصریح شود که "انا لعلی هدی و انکم لفی ضلال مبین." اما ادب قرآنی جز این است، در نتیجه آیه به گونه‌ای ابهام آور پایان یافته است که چهار حالت منطقی را در بر می‌گیرد. یک: ما و شما هر دو برحق هستیم. دو: ما و شما هر دو برخطا هستیم. سه: شما برحق و ما برخطا هستیم. چهار: ما برحق و شما برخطا هستید. صورت اول و

^{۴۷} سوره سبأ، آیه ۲۴، ترجمه آیتی، ص ۴۳۲.

صورت دوم، هرچند منطقاً قابل فرض است، اما از محل نزاع بیرون است، زیرا طبق فرضی که مورد قبول همه طرفهای بحث بوده است، مسئله از دو حالت خارج نیست یا خدایی یگانه هستی را اداره می‌کند، یا آن که شریکانی دارد. لذا این دو حکم نقیضین را دارند و نمی‌توان همزمان هر دو را صادق یا کاذب دانست. می‌ماند فرض سوم و چهارم. از نظر پیامبر و همه موحدان این مسئله مسلم است که آنان بر حق هستند و مشرکان بر خطا. پس صورت سوم نیز باطل است و تنها شق درست همان شق چهارم است که متضمن برحق بودن موحدان است. با این همه این آیه مسئله را در این جا آگاهانه به ابهام برگذار کرده است و حتی مشرکان نیز نمی‌توانند در درستی استنتاج قرآن تردید کنند. علامه طباطبایی نیز با تحلیل خاص خود به این نتیجه می‌رسد و ذیل تفسیر این آیه چنین می‌گوید:

مفاد این سخن آن است که هر سخنی یا هدایت‌گرانه است یا گمراهانه و نفیاً یا اثباتاً شق سومی ندارد. ما و شما نیز دو گفته مختلف داریم که قابل جمع نیستند. پس یا ما بر هدایتیم و شما در گمراهی و یا آن که شما بر هدایت هستید و ما در گمراهی. لذا به حجتی که بر شما افکنده شده است با دیده انصاف بنگرید و هدایت یافته را از گمراه و مُحق را از مُبطل تمیز دهید.^{۴۸}

بنابراین نه تنها تعلیق قضاوت و عقیده به هنگام شیوه قرآن است، که گاه می‌بینیم برخی از پیامبران الهی از باب فرض عقاید حریف را می‌پذیرند تا نتایج آن‌ها را نشان دهند و حریف را مجاب سازند. قرآن کریم داستان نخستین مواجهه حضرت ابراهیم را با ستاره، ماه و خورشید برای ما باز می‌گوید. حضرت با دیدن هر یک از آن‌ها، نخست آن را خدای خود می‌نماید و سپس با غروبش از آن روی گردان می‌شود و می‌گوید که افول کنندگان را دوست ندارد، زیرا خداوند باید همواره پایدار باشد و رنگ زوال به خود نگیرد. این روند مناظره را نشان می‌دهد و به ما می‌آموزد که گاه بی‌پافشاری بر عقاید خود و قبول عقاید صوری طرف مقابل می‌توان فساد و نادرستی آن را بهتر نشان داد. علامه طباطبایی در این مورد بر این نکته انگشت تأکید می‌نهد و می‌گوید که این شیوه احتجاج، انصاف خصم را بیشتر جلب می‌کند، از تعصب او می‌کاهد و او را برای پذیرش حقیقت آماده‌تر می‌کند.^{۴۹}

۷-۴. عقاید حریف را مسخ نکنیم.

^{۴۸} المیزان فی تفسیر القرآن، علامه سید محمد حسین طباطبایی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷ق. ج ۱۶، ص ۳۹۸.

^{۴۹} المیزان، ج ۷، ص ۱۸۴.

در مناظره خواه ناخواه، عقاید طریفین مناظره نقل و بررسی می‌شود و مناظره‌کنندگان می‌کوشند، نادرستی عقیده مخالف خود را ثابت نمایند. این طبیعی است و قرار نیست که در احتجاجات و مناظرات، لزوماً از عقیده حریف تعریف و تمجید و یا احیاناً دفاع شود. هر کسی حق دارد از عقیده خود دفاع و عقیده مخالف خود را نقد و رد کند. اما آن چه در مناظرات گاه رخ می‌دهد که سخت غیر اخلاقی است، آن است که کسی هنگام نقد نظریات حریف آن را به نادرستی و به خطا نقل کند و سپس آن را مورد حمله قرار دهد. این کار به دلالتی خطاست. نخست آن که خلاف اصل حق‌جویی و حقیقت‌طلبی است. دیگر آن که خلاف امانت در نقل و صداقت است. هر کسی موظف است که آن چه را باور دارد بیان کند، نه آن که خلاف آن چه را باور دارد، به امید پاره‌ای مصالح بر زبان آورد یا بنگارد. سوم آن که این کار رقیب را نیز به عمل متقابل بر می‌انگیزد و او را تشویق می‌کند تا آرا و افکار ما را به دلخواه خود مسخ نماید. چهارم آن که این کار به طور ضمنی ناتوانی و عجز علمی شخصی را که دست به مسخ عقاید زده است، نشان می‌دهد. و سرانجام آن که اگر یکی از اهداف مناظره اقناع رقیب یا مخاطبان دیگر باشد، با دیدن این بی‌صداقتی، این هدف تأمین نخواهد شد. سنت و روش قرآن کریم در همه جا نقل درست و با امانت کامل دیدگاه مخالف و سپس نقد آن است. در جایی نداریم که این کتاب ادب‌آموز، دیدگاه مخالف را به صرف مخالف بودن، مسخ، یا تکه‌پاره کند و به مشکلی گنگ و مبهم بیان دارد. برای مثال آن جا که می‌خواهد دیدگاه یکی از منکران معاد را نقد کند، با دقت و امانت عین ادعای او را چنین نقل می‌کند: «و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه، قال من یُحیی العظام و هی رمیم؛ در حالی که خلقت خود را از یاد برده بود، برای ما مثلی زد و گفت چه کسی استخوان‌هایی را که پوسیده‌اند زنده می‌کند.»^{۵۰} در جای دیگری که می‌خواهد دیدگاه مخالفان یکی از پیامبران الهی را نقد کند، بی‌کمترین ابهام و با زبانی روشن و همه فهم مدعای آنان را این گونه نقل می‌کند: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ... مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ. وَلَئِنْ اطعتم بشرأ مثلكم انکم اذا لخاصرون. ایعدکم انکم اذا متتم و کنتم تراباً و عظاماً انکم مُخرجون. هیهات هیهات لِمَا تُوعَدُونَ. إن هی الا حیاتنا الدُّنیا نموت و نحیا و ما نحن بمبعوثین؛ گروهی از مهتران از مهتران قومش که کافر بودند و دیدار آخرت را دروغ می‌شمردند... گفتند: این مرد انسانی است همانند شما؛ از آن چه می‌خورید می‌خورد و از آن چه می‌آشامید می‌آشامد. و اگر از انسانی همانند خود اطاعت کنید، زیان کرده‌اید. آیا به شما وعده می‌دهد که چون مُردید و خاک و استخوان شدید، شما را از گور بیرون می‌آورند؟ این وعده‌ای که به شما داده شده بعید است، بعید. جز همین

^{۵۰} سوره یس، آیه ۷۸.

زندگانی دنیوی ما نیست، به دنیا می‌آییم و می‌میریم و دیگر بار زنده نمی‌شویم.^{۵۱} این روش همیشگی قرآن است که با همین صراحت و امانت سخنان فرعون را بر ضد حضرت موسی و سخنان مشرکان عرب را بر ضد رسول خدا (ص) نقل می‌کند.

مسخ عقاید حریف در مناظره، به شکل‌های گوناگونی صورت می‌گیرد، تحریف آشکار آن تا نقل ناقص که همه آن‌ها غیر اخلاقی است. اما امروزه رایج‌ترین شیوه در این عرصه (پس از نقل قول ناقص و دست و پاشکسته) مغالطه پوشالی‌مرد (staw man fallacy) یا پهلوان پنبه است.^{۵۲} در این جا کسی که دست به این مغالطه می‌زند، عقیده مخالف خود را نقل می‌کند اما در این فرایند از طریق استفاده از واژگان خاص، به کار گرفتن تمثیلات و کنایات زبانی و سرانجام برجسته ساختن پاره‌ای از مسائل، چنان تصویر مضحک و کاریکاتور گونه‌ای از آن عقیده به دست می‌دهد که از همان آغاز شکست آن قطعی به نظر می‌رسد و به سادگی می‌توان آن را نقد کرد. بیشتر نقدهایی که در مورد نظریه تکاملی داروین در زمان خود داروین و پس از وی صورت می‌بست، در حقیقت مبتنی بر این مغالطه بود. علت نامگذاری این مغالطه به پهلوان پنبه آن است که گویی شخص مناظره‌گر به جای جنگ با رقیب واقعی، یک آدمک پرشده از کاه و پوشال را هدف حمله خود قرار می‌دهد، غافل از آن که در صورت توفیق نیز چندان موفق نبوده است.

۸-۴. در دام مجادله نیفتیم.

همان طور که گذشت هدف از مناظره حق‌جویی است، نه اسکات حریف و غلبه بر خصم. گاه این هدف در طول مناظره فراموش می‌شود و مناظره‌ای که از آغاز با هدف حق‌جویی شروع شده و راهی برای کشف حقیقت بوده است، خود به راه تبدیل می‌شود. این جاست که همه آفات پیشگفته درباره مناظره پدیدار می‌گردد. لذا همواره باید به‌هوش بود که هدف اصلی از مناظره از خاطر نرود. وسوسه غلبه بر حریف چنان نیرومند است، که انسان غالباً نمی‌تواند از آن بگریزد، بویژه آن که اگر تجربه پیروزی بر کسی را در گذشته داشته باشد. در چنین حالتی است که مناظره به دامی برای تباهی اخلاقی انسان بدل می‌شود. گاه ورود به عرصه مجادله چنان ظریف و ناخواسته است که خود فرد نیز آن را حس نمی‌کند و تنها در میانه معرکه است که ناگاه در می‌باید وارد بازی ناخواسته‌ای شده است که دیگر راه بازگشتی ندارد، به گفته سقراط: «بسیاری مردم بر خلاف اراده خود به دام مجادله می‌افتند و گمان می‌برند که وارد مباحثه شده‌اند. این‌ها از تجزیه و تحلیل منطقی موضوع بحث عاجزند و فقط کوشش می‌کنند که به کمک سفسطه، لفظی خلاف سخن طرف را

^{۵۱} سوره مؤمنون، آیات ۳۷-۳۳. ترجمه آیتی، ص ۳۴۵.

^{۵۲} Thinking From A to Z, p. 115.

بگویند، پس مکالمه آن‌ها در حکم مباحثه علمی نیست، بلکه مجادله است.^{۵۳} سقراط با تجربه‌ای که از مناظره به دست آورده بود، به این نتیجه رسیده بود که یکی از عوامل افتادن به دام مجادله به جای مناظره، ناپختگی سنی و غرور جوانی است. از نظر او جوانان آمادگی بیشتری برای ورود به مجادله دارند، حال آن‌که: «وقتی انسان مسن‌تر و پخته‌تر شود دیگر به این گونه دیوانگی‌ها تن در نمی‌دهد، بلکه به کسانی تاسی می‌کند که گفتگو و مباحثه را وسیله کشف حقیقت می‌دانند، نه آنان که از مناظره فقط به قصد تفریح و مشاجره استفاده می‌کنند.»^{۵۴} وی آن‌گاه راهی برای پیشگیری از این خطر پیشنهاد می‌کند و می‌گوید مناظره باید از مقطع سنی خاصی به بعد مجاز شمرده شود و پیش از آن باید ممنوع گردد. این یک راه است، اما راه‌های دیگری نیز وجود دارد که ما را از درافتادن به دام مجادله باز می‌دارد. یکی از این راه‌ها آن است که از همان آغاز با طرح پرسش‌هایی برای خود هدف خویش را از مناظره دقیقاً روشن سازیم و بدانیم که مقصودمان از این کار چیست. دیگر آن که بدانیم که در این مناظره تا کجا می‌خواهیم پیش برویم و چه مسائلی را حل یا روشن کنیم. زیرا چنین نیست که در یک مناظره بتوان همه مسائل را روشن ساخت. لذا باید مانند استراتژیست‌های نظامی اهداف از پیش تعیین شده خود را مشخص کنیم و در طی مناظره تنها در پی تحقق آن‌ها باشیم و از آنها فراتر نرویم. این کار به ما کمک می‌کند که در طول مناظره از هدف خویش منحرف نشویم و هرگاه چنین اتفاقی افتاد بلافاصله آن را تصحیح کنیم. سرانجام آن که این عادت را در خود پرورانیم که هرگاه احساس کردیم که مناظره به راه نادرستی افتاده است و دیگر مسئله نه احقاق حق بلکه حیثیتی و تعصب‌آمیز شده است، آن را بی‌درنگ خاتمه دهیم. اگر چنین عادتی در خود پرورانده باشیم، بی‌هراس از حب و بغض دیگران و یا ترس از این که ما را شکست خورده یا ناتوان بدانند، می‌توانیم در جایی که لازم است از مناظره دست بکشیم و بازیچه حریف یا احساسات زودگذر خویش نگردیم. در این زمینه شاید حکمت یکی از مردان صحرا به دردمان بخورد که می‌گفت: «اگر کسی با تو در باب چیزی سخن گفت با او جدال مکن؛ بلکه اگر بحق گفت بگو: آری. اگر خطا گفت به او بگو: می‌دانی چه می‌گویی؟ اما با او درباره سخنانی که بر زبان رانده است جدال مکن.»^{۵۵}

۹-۴. از معیارهای یگانه استفاده کنیم

^{۵۳} جمهور، ص ۱۷۶-۷.

^{۵۴} همان، ص ۴۴۳.

^{۵۵} حکمت مردان صحرا: سخنانی از راهبان صحرائشین سده چهارم میلادی، تامس مرتون، ترجمه فروزان راسخی، تهران، نگاه معاصر،

۱۳۸۴، ص ۷۰.

یکی از روش‌های رایج و غیر اخلاقی در مناظره، دوگانگی در استفاده از معیارها و روش تحلیل است. به این صورت که در مقام مناظره‌گر برای اثبات نظرات خودم از معیارهای خاصی استفاده می‌کنم، اما معیارهای دیگری را برای نقد دیدگاه حریف خود به کار می‌گیرم. برای مثال اگر من مسلمان برای اثبات مسئله‌ای از قرآن کریم سود جستیم، به هنگام نقد دیدگاه حریف مسیحی خود باید متقابلاً از کتاب مقدس او استفاده کنم یا اگر متن مقدس خود را تفسیر نمادین کردم حق ندارم که متن مقدس حریف را فقط تفسیر ظاهری کنم. ریشه بسیاری از سوء فهم‌ها در همین مسئله نهفته است. به تعبیر دیگر باید از دوگانگی در معیارها یا یک بام و دو هوا پرهیز کرد. هنگامی که ما این اصل را فراموش می‌کنیم دچار این مغالطه می‌شویم که کاستی‌های اندیشه حریف را با نقاط قوت خود می‌سنجیم و از نتیجه مناظره نیز خشنود می‌شویم. نمونه این روش را در نگاه زندگی‌نامه نویسنده ابو الاعلی مودودی، می‌بینیم. به ادعای او، مودودی: «جبهه علمی و فکری نیرومندی تشکیل داد و در آن با قلم خود بر ضد تمدن غربی جنگید. لذا نقدی تند متوجه همه جوانب این تمدن مادی نموده میان مساوی آن و محاسن تمدن اسلامی الهی مقایسه کرد.»^{۵۶} این حق هر کسی است که تمدن غرب را و حتی همه آن را نقد کند و کاستی‌های آن را نشان دهد. مقایسه تمدن غرب با تمدن اسلامی و نقد آن یک و دفاع از این یک نیز حق است. اما نادرستی این روش در آن است که منطقی نادرست به کار گرفته شده است. وحدت روش و عدالت اقتضا می‌کند که اگر کسی می‌خواهد دست به این کار بزند، محاسن غرب را با محاسن شرق مقایسه کند، نه مساوی آن را با محاسن این یک. قوت‌ها را باید با قوت‌ها سنجید نه با ضعف‌ها. در این مورد بهترین راهنمای عمل سخن امام علی (ع) است که می‌فرماید: «اعدل فی العدو و الصدیق؛ درباره دشمن و دوست عدالت بورز.»^{۵۷}

ساده‌ترین دلیل بر نادرستی روش دوگانه، آن است که ما حاضر نیستیم که رقیبان ما از همین روش استفاده کنند و اگر چنین کنند آنان را به غرض ورزی و دشمنی متهم می‌سازیم. این کار شاید در عرصه تبلیغات و سیاست کارایی داشته باشد- که البته در دراز مدت هم بی‌اثر است- اما در میدان مناظره که هدف حق‌جویی و حقیقت‌طلبی است، راهی ندارد. زیرا برای ابطال باطلی یا اثبات حقی نمی‌توان باطل دیگری را به کار گرفت یا حقی را زیر پا نهاد. هیچ هدف حقی، هیچ وسیله باطلی را توجیه نمی‌کند. گاندی به حق می‌گفت: «در فلسفه زندگی من، وسایل و هدف‌ها چیزهایی قابل تبدیل به یکدیگر هستند.»^{۵۸} او در برابر کسانی که وسیله را فقط وسیله می‌دانستند می‌گفت: «من

^{۵۶} ابو الاعلی المودودی: فکره و دعوته، اسعد جیلانی، تعریب سمیر عبد الحمید ابراهیم، لاهور، شرکه الفیصل، ۱۹۷۸، ص ۶۸.

^{۵۷} غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶، ص ۳۹۴.

^{۵۸} همه مردم برادرند، مهاتما گاندی، ترجمه محمود تفضلی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱، ص ۱۳۹.

می‌گویم وسایل^{۵۹} بالأخره همه چیز هستند و وسایل شما هرگونه باشد، هدف شما هم به همان‌گونه خواهد بود؛ دیواری نیست که وسایل را از هدف‌ها جدا سازد.^{۵۹} از این رو باید از این پندار خطا دست شست که می‌توان حقیقت را از طریق باطل به چنگ آورد.

امام صادق (ع) استفاده از راه ناحق و ندیده گرفتن حقی برای اثبات حق دیگری را از مصادیق جدال نادرست و باطل و به تعبیر ایشان جدال بغیر احسن به شمار می‌آورد. به گفته ایشان جدال بغیر احسن آن است که به جای استفاده از راهی که خداوند نشان داده است، در مقام مجادله با حریفی که بر باطل است، سخن حق او را انکار کنیم و حقی را ندیده بگیریم و از ترس آن که وی مدعای باطل خود را از طریق دلیل حقی به ما بقبولاند، اصل دلیل حق او را انکار نماییم. در این جا موضع ما از نظر اخلاقی با حریف باطل‌گرای ما یکسان است؛ او می‌خواهد باطلی را از راه حقی ثابت نماید و ما نیز متقابلاً برای اثبات حقی حق دیگری را منکر شده‌ایم و این کار با اصل حقیقت‌طلبی در مناظره ناسازگار است.^{۶۰}

۱۰-۴. برای حریف آن بخواهیم که برای خود می‌خواهیم.

ما دوست نداریم که هنگام مناظره به ما اهانت شود، تحقیر شویم، سخنان ما قطع گردد و بدتر از آن مسخ شود و تصویر زشتی از آن ارائه گردد. دوست نداریم که حریف ما از معیارهای دوگانه‌ای استفاده کند و از روش متفاوتی در مناظره استفاده کند. دوست داریم که آزاد باشیم که هر وقت خواستیم تغییر نظر دهیم و بی آن که زیر فشار حریف باشیم، از دلایل متنوعی بهره‌جوییم. این‌ها را حق خود می‌دانیم. خوب چرا همین نکات را برای حریف خود نمی‌خواهیم؟ چرا خود را تافته جدا بافته می‌پنداریم و به خود حق می‌دهیم که با حریف آن‌گونه که دوست داریم رفتار کنیم، اما نمی‌خواهیم که حریف با ما آن‌گونه که خودش دوست دارد رفتار کند؟ مهمترین قاعده رفتاری و اخلاقی در نظام‌های اخلاقی بزرگ و ادیان جهانی تأکید بر همین اصل روشن و معیار ساده است، یعنی آن که خود را میزان رفتار با دیگران قرار دهیم. این قاعده که عام‌ترین قاعده اخلاقی جهان است، در متون بسیار کهن به آن اشاره شده و به عنوان سنگپایه اخلاق معرفی شده است. در متون اخلاقی از این قاعده به عنوان قاعده زرین (Golden rule) نام برده می‌شود. علت این نامگذاری آن است که روزگاران درازی است که به عنوان نخستین اصل اخلاقی قلمداد شده است و نشان آن را می‌توان در ادیان و نظام‌های اخلاقی کهن و معاصر یافت.^{۶۱}

^{۵۹} همان.

^{۶۰} احتجاج طبرسی، ص ۲۱-۲۲.

^{۶۱} برای آشنایی با دامنه، ابعاد و کاربست این قاعده اخلاقی، نک: قاعده زرین در حدیث و اخلاق، سید حسن اسلامی، علوم حدیث،

شماره ۴۵-۴۶، پاییز و زمستان ۸۶.

در سنت دینی ما نیز بر این قاعده تأکید بسیار شده است. رسول خدا در این باره می‌فرماید: «لایؤمن احدکم حتی یحب لآخیه مایحب لنفسه؛ کسی از شما ایمان نمی‌آورد، مگر آن‌چه را برای خود دوست می‌دارد، برای برادر خود نیز دوست بدارد.»^{۶۲}

امام علی (ع) نیز آن را معیار رفتار با دیگران دانسته می‌گوید:

یابنی! اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک، فاحب لغیرک ماتحب لنفسک واکره له ما تکره لها ولا تظلم کما لاتحب ان تظلم واحسن کما تحب ان یحسن الیک واستقیح من نفسک ماتستقیح من غیرک وارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسک؛
پسرکم! خود را میان خویش و دیگری میزانی بشمار. پس آن‌چه برای خود دوست می‌داری، برای جز خود دوست مدار. و آن‌چه تو را خوش نیاید، برای او ناخوش بشمار. و ستم مکن چنان‌که دوست نداری بر تو ستم رود و نیکی کن چنان‌که دوست داری به تو نیکی کنند. و آن‌چه از جز خود زشت می‌داری، برای خود زشت بدان و از مردم برای خود آن بپسند که از خود می‌پسندی در حق آنان.^{۶۳}

اگر ما باشیم و این قاعده، می‌توانیم بسیاری از رفتارهای غیر اخلاقی در مناظره را شناسایی و از خود دور سازیم. از آن بالاتر در مناظره و مجادله نه تنها باید اصل عدالت یا برابری رعایت گردد، بلکه باید کوشید که قاعده احسان نیز در نظر گرفته و به حریف امتیاز بیشتری داده شود. مقصود از امتیاز در این جا آن است که به لحاظ اخلاقی برخورد ما با او بیشتر از استحقاق او و مقتضای عدالت باشد. در قرآن کریم از "موعظه حسنه" و "جدال باحسن"^{۶۴} نام برده و به آن‌ها دعوت شده است. مرحوم طباطبایی در این مورد می‌گوید که قرآن کریم موعظه را به دو گونه تقسیم کرده، خوب و بد و تنها نوع خوب آن را مجاز شمرده شده است. اما مجادله به سه دسته تقسیم شده است، بد، خوب و بهتر یا احسن که تنها این نوع اخیر است که مجاز شمرده شده است.^{۶۵} و این نشان دهنده اهمیت مراعات اصول اخلاقی در مناظره و جدال باحسن است. به اعتقاد آقای قرضاوی علت آن که تنها جدال باحسن مجاز شمرده شده آن است که در موعظه ما با کسانی مواجه هستیم که با ما چارچوب اعتقادی مشترکی دارند و پیشاپیش آماده شنیدن موعظه هستند. لذا در این جا کافی است که موعظه نیک باشد و خلاف اخلاق نباشد. اما در مجادله ما چه بسا با کسانی سروکار داریم که از نظر فکری مخالف با ما بوده و پیشاپیش موضعی انعطاف‌ناپذیر اتخاذ

^{۶۲} منیة المرید، شهید ثانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۹، ص ۱۹۰.

^{۶۳} نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳، نامه ۳۱، ص ۳۰۱.

^{۶۴} سوره نحل، آیه ۱۲۵.

^{۶۵} میزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۳۹۸.

کرده باشند. در این جا کافی نیست که مجادله ما حسن و نیک باشد، بلکه افزون بر آن باید به بهترین وجهی صورت گیرد و به تدریج فاصله‌ها را کم نماید و مقاومت‌های عاطفی را از میان بردارد. وی با اشاره به این که در جدال همواره تأکید بر احسن بودن شده است، نتیجه می‌گیرد که اگر از باب مثال برای مناظره دو راه وجود داشته باشد، یکی خوب و آن دیگری بهتر، باید راه بهتر پیموده شود، حال آن که در موعظه چنین ضرورتی نیست.^{۶۶}

کتابنامه

- ابو الاعلی المودودی: فکره و دعوته، اسعد جیلانی، تعریب سمیر عبد الحمید ابراهیم، لاهور، شرکه الفیصل، ۱۹۷۸.
- الاحتجاج، علی بن ابی طالب طبرسی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۰ق.
- احیاء علوم الدین، ابوحامد محمد غزالی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۶ق.
- احیاء علوم الدین، ابوحامد محمد غزالی، ترجمه مؤید الدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوجم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴. ادب الحوار و شرائط الجدال، یوسف القرضاوی، در ماهنامه العالمیه، کویت، سال پانزدهم، شماره ۱۶۰، رجب ۱۴۲۴ق.
- اختبار معرفه الرجال معروف به رجال کشی، ابوجعفر طوسی، تحقیق حسن مصطفوی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۴۸.
- ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، در مجموعه اشعار فروغ فرخزاد، آلمان غربی، انتشارات نوید، ۱۳۶۸، ص ۴۰۱.
- بوستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۲.
- تاریخ الجدل، محمد ابو زهره، دار الفکر العربی، ۱۹۸۰.
- جامع السعادات، محمد مهدی نراقی، تصحیح سید محمد کلانتر، قم، دارالکتب العلمیه، بی تاریخ.
- جمهره خطب العرب، احمد زکی صفوت، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، المكتبة العلمیه، ۱۹۶۵ق.
- جمهور، افلاطون، ترجمه فؤاد روحانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- جوامع الحکایات و لوامع الروایات، سدید الدین محمد عوفی، به کوشش جعفر شعار، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
- حکمت مردان صحرا: سخنانی از راهبان صحرائشین سده چهارم میلادی، تامس مرتون، ترجمه فروزان راسخی، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۴.

^{۶۶} ادب الحوار و شرائط الجدال، یوسف القرضاوی، در ماهنامه العالمیه، کویت، سال پانزدهم، رجب ۱۴۲۴، شماره ۱۶۰.

خاطرات سقراطی، کسنوفون، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۳.
صبح الاعشى فى صناعة الانشا، احمد بن على القلقشندى، تصحيح يوسف على طويل، دمشق، دار
الفكر، ۱۹۸۷.

غرر الحكم و درر الكلم، عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
فرار از مدرسه: درباره زندگی و اندیشه ابوحامد غزالی، عبد الحسين زرین کوب، تهران، امیر کبیر،
۱۳۷۳.

قابوس نامه، عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر، تصحيح غلامحسين
يوسفی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
قاعده زرین در حدیث و اخلاق، سید حسن اسلامی، علوم حدیث، شماره ۴۵-۴۶، پاییز و زمستان
۸۶.

قرآن کریم، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، سروش، ۱۳۷۴.
گلستان سعدی، تصحيح غلامحسين يوسفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۴.
مثنوی معنوی، تصحيح محمد استعلامی، تهران، زوار، ۱۳۷۲.
المحجة البيضاء فى تهذيب الاحياء، محمد بن مرتضى معروف به فيض كاشانى، تصحيح على اكبر
غفارى، قم، دفتر انتشارات اسلامى.

مرآة الجنان و عبرة اليقظان فى معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان، ابو محمد عبد الله بن اسعد بن
على بن سليمان الياغى اليمنى، قاهره، دار الكتاب، الاسلامى، ۱۴۱۳.
مستدرک الوسائل و مستطب المسائل، ميرزا حسين نوري، قم، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث،
۱۴۰۸ق.

مکاتیب فارسی غزالی: بنام فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام، به تصحيح عباس اقبال، تهران،
امیر کبیر، ۱۳۶۲.

المناظرات لشيخ المتكلمين و المنطقيين فخرالدين الرازى، تحقيق و تقديم عارف تامر، بيروت،
مؤسسة عز الدين، ۱۴۱۲ق.

مناظرة الخوارزمي و الهمذاني، منذر الجبوري، در مجله "المورد"، هلند، العدد الرابع، المجلد الثاني،
الشتاء، ۱۳۹۳ق.

منية المرید، زين الدين الجبى العاملی معروف به شهيد ثانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۹ق.

الميزان فى تفسير القرآن، سيد محمد حسين طباطبائي، تهران، دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۹۷ق.

النظرات، مصطفى لطفى منغلوطى، بيروت، دار نهضة لبنان، بی تاریخ.

نهج البلاغه، گردآوری شریف رضی، ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳.

همه مردم برادرند، مهاتما گاندی، ترجمه محمود تفضلی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱.

Thinking From A to Z, Nigel Warburton, London, Routledge, 1996.